[illegible]

[illegible]

دکتر تقی پورنامداریان

M.A.LIBRARY, A.M.U.

PE6945

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد لا حد و شکر لا عد مر صرفی را که جمله تصریف و تعلیل و تغییر

و تحویل در قدرت کامله اوست جل جلاله و عم نواله و

درود بی شمار و تحف بی حصار بر افضل بشر که رحمة

للعالمین در صفت مثال اوست صلی الله علیه و سلم من

الازل الی الابد و علی آله الاخیار و اصحابه

من المهاجرین والانصار رضی الله عنهم و رضوا عنه
اما بعد میگوید کمترین بندگان عبدالعلیم نصر الله خان احمدی
خویشگی خورجوی درگذرد حق از کرده او که هرگاه
تقدیر الله این سرگردان را بناحیه مظفرنگر که بالقطع
غایت غربی ملک دو آبه است رسانیده و بخلان
مشتاقان ملاقی گردانیده از انها کسانیکه شوق
تحصیل علوم رسمیه از اول در سر میداشتند رجوع
بخواندن منشعب کردند و بیکبار ابتداء کسب علمی بر آنها
غلبه کرد خواستندی تحریر رساله مختصر در فن صرف که
مبتدیان را بکار آید خواسته شدند فبالتماس شروع کردم

مصنفات و قلت فرصت سر ابا میبردم چون الحال درین ایام
شوق فراوانش محبی محمد عارف فرزند ارجمند سعید ازلی
مولانا محمد صادق متوطن لوهاری جلال آباد سلمه الله
تعالی و دام فیضانه بر من استیلا آورده و
بار بار دست تکلیف بر دامن استبدا زده که
ترجمه متن زنجانی که هیچ بادهٔ تاریخ او ست کرده
آید تا چار اسعاف عرض او را موجب سرور و فرح
دانستم و با سرع ازمنه از ترجمه اش فارغ شدم
خدای تعالی مقبول نظر گرداند که یادگار
و دوستان را اند کاریست و بنی الشوق که با کثر

جامع متن رحمة الله ایجاز را کار فرموده بود بنده

الهی جل شانه در اینجا تشریح کرده ام و بلفظ التصریح

شروع و بلفظ فقط ختم نموده ام تا عبارت

ما بین این الفاظ دال بر آن باشد که این بیان

از جانب مترجم است نه از طرف ماتن آگاه

باید بود که تصریف در لغت بمعنی تغییر است

و باصطلاح قوم صیاغت گردانیدن اصلی است

بسوی امثله مختلفه برای معانی مقصوده که

بدون آن حاصل نه شوند بعد از آن فعل ثلاثی است یا

رباعی و هر یک از آن یا مجرد است و یا مزید و

و هر یک از آن یا سالم است یا غیر سالم و مراد

از سالم فعلی است که حروف اصلیه او که فا و عین و

لام بود از حروف علت و همزه و تضعیف باشند

اما ثلاثی مجرد و اگر فعل ماضی او مفتوح العین

بود مضارع او یا مضموم العین آید یا مکسور

العین چون نَصَرَ یَنصُرُ و ضَرَبَ یَضرِبُ و گاهی

مفتوح العین اگر عینش یا لامش حرفی از

حروف حلق بود و آن همزه و ها و خا و حا

و عین و غین باشد نحو سَأَلَ یَسأَلُ و منع یمنع و

شاذ است ابی یابی و اگر ماضی او مکسور العین باشد

مضارع او یا مفتوح العین آید نحو علم یعلم

و یا مکسور العین اگر مثال باشد چون ورث یرث

[illegible] و ومق یمق و شاذ است حسب یحسب

خواست خود و اگر ماضی او مضموم العین باشد

مضارع او همچنان باشد نحو حسن یحسن و

وزن رباعی مجرد فعلل است مثل دحرج

یدحرج دحرجة و دحراجا اما ملحق بوی مزید بر سه

قسم است اول اگر ماضی چهار حرفی بود چون

افعل نحو اکرم یکرم اکراما و فعّل نحو فرّح

یفرّح تفریحا و تفرحة و تفراحا است

وفاعل نحو قاتل یقاتل مقاتلة وقتالاً وقیتالاً
دوم آنکه ماضی او پنج حرف باشد بزیادهٔ
تاء در اول نحو تفعّل مثل تکسّر یتکسّر تکسّراً و
تفاعل نحو تباعد یتباعد تباعداً و با زیادهٔ
همزه در اول نحو انفعل مثل انقطع ینقطع انقطاعاً
وافتعل نحو اجتمع یجتمع اجتماعاً وافعلّ نحو احمرّ یحمرّ
احمراراً سیوم آنکه ماضی او شش حرف
باشد مثل استفعل نحو استخرج یستخرج استخراجاً
وافعالّ نحو احمارّ یحمارّ احمیراراً وافعوعل نحو
اخشوشب یخشوشب اخشیشاباً وافعوّل نحو

اِجلَوَّذَ یَجلَوِّذُ اِجلِوّاذاً وافعَنلَلَ نحو اقعَنسَسَ

یقعنسس اقعنساساً وافعنلی نحو اسلنقی یسلنقی

اسلنقاءً امّا رباعی مزیدٌ فیه را وزن او

تفعلل کتدحرج یتدحرج تدحرجاً وافعنلل نحو

احرنجم یحرنجم احرنجاماً وافعلّل نحو اقشعرّ یقشعرّ

اقشعراراً **تنبیه** فعل یا متعدی است

یعنی از فاعل بمفعول میرسد چنانکه گوئی

ضربت زیداً و آنرا واقع و مجاوز نیز گویند

یا متعدی که صرف بر فاعل تمام شود

کقولک حسن زید و آنرا لازم و غیر واقع هم

هم نا سند و چون خواهی که فعل لازمی را از ثلاثی

مجرد متعدی کنی در باب تفعیل خواه افعال بر

چون فرحت زیدا و اجلسته و یا که بر مفعول حرف

جر داخل کنی و هذا فی الکل نحو ذهبت بزید

و انطلقت به فصل در بیان اشتقاق کردن اسمای

افعال مذکوره بدانکه ماضی فعلی است که دلالت کند

بر حدوث وجود امری در زمان گذشته

الفصیح آن یا معروف است که اسناد فعل او بسوی

فاعل مذکور بود یا مستور و یا مجهول که چنین و

ندارد فقط و اول ماضی معروف

[illegible marginal notes]

مفتوح باشد نحو نَصَرَ نَصَرَا نَصَرُوا نَصَرَتْ نَصَرَتَا
نَصَرْنَ نَصَرْتَ نَصَرْتُمَا نَصَرْتُمْ نَصَرْتِ نَصَرْتُمَا
نَصَرْتُنَّ نَصَرْتُ نَصَرْنَا و برین قیاس است افعل
و فعّل و فاعل و تفعّل و تفاعل و انفعل و افتعل و
افعلّ و استفعل و افعالّ و افعوعل و افعوّل و
افعنلل و افعنلی و تفعلل و افعللّ تا آخر و حرکات
الفات نخستین را اعتبار نیست زیرا که
زائده اند که در ابتداء می آیند و
بدرج کلام می افتند و چون خواهی که
از ماضی معروف مجهول بنا کنی اول او را

ضمه و ما قبل آخر را کسره و متوسط متحرک برا

نیز ضمه اگر باشد چون فُعِّل فُعِیل و افعل و فوعل و

و تفوعل و تفعّل و افتعل و استفعل و مضارع

ماخوذ است از ماضی باتیان حرفی از زوائد

اربعه در اولش و آن همزه و نون و یاء

و تاء است و مجموعه آن انیت و نایت و تاء جمع

است همزه واحد متکلم راست و نون متکلم مع

الغیر را و تاء مخاطب را اعم است از آنکه

مفرد باشد یا مثنیٰ یا جمع و مذکر باشد یا مؤنث

و دو صیغه غائب را یعنی غائبه مفرده و مثناة

و یا واز برا ے مذکر غائب ہست اعم ازینکہ
مفرد باشد خواہ مثنی و جمع و ھم برائے جمع
مونث غائبہ ہست و مضارع صلاحیت معنے حال و
استقبال ھر دو دارد چنانچہ گوئی یفعل الان
و یفعل غدا پس اول بحال و حاضر و ثانی مر
را مستقبل باشد و چون بران لام مفتوح
داخل کنے بزمان حال مخصوص گردد کقوله
تعالے انی لیحزننی و ہرگاہ کہ بران سین
وسوف داخل کنے مخصوص گردد بزمان
استقبال چنانچہ گوئی سیفعلون و سوف

و سکون تعلیل و معروف از مضارع باشد
مفتوح الاول باشد مگر آنکه ماضی او چهار حرفی
باشد آنگاه مضموم الاول بود و چون یدحرج
و یکرم و یفرح و یقاتل و ما قبل آخر آنچنین
مضارع مکسور باشد ابدا امثال مضارع معروف
مضموم العین نحو ینصر ینصران ینصرون تنصر
تنصران ینصرن تنصر تنصران تنصرون تنصرین
تنصران تنصرن انصر ننصر و علی هذا القیاس
یضرب و یعلم و یدحرج و یکرم و ینکسر و
یتباعد و یتکسر و یتجار تا یقشعر و مضارع

مجهول همیشه مضموم الاول شد و ما قبل
اخرش فتحه نحو ینصر و ینصران ج و یکرم و یستخرج
و داخل شود ما و لا و لای نافیه بر
مضارع و آن هیچ تغیر در صیغه نکند مگر
در معنے نحو لا ینصر لا ینصران لا ینصرون لا تنصر
لا تنصران لا ینصرن لا تنصر لا تنصران لا تنصرون
لا تنصرین لا تنصران لا تنصرن لا انصر لا ننصر و
ما ینصر آه و بدخول جوازم ساقط مے شود
حرکت آخر واحد و حرف علت و نون
تثنیه و جمع مذکر و واحد مونث حاضر و جمع

و سه ماند و سه همه حال نون جمع مونث که
آن ضمیر است مثل واو در جمع مذکر نحو لم ینصر
لم ینصرا لم ینصروا لم تنصر لم تنصرا لم ینصرن
لم تنصر لم تنصرا لم تنصروا لم تنصری لم تنصرا
لم تنصرن لم انصر لم ننصر و دخول ناصب بر
مضارع ضمه را مبدل بفتحه و نونات را
ساقط میگرداند سوای نون جمع
مونث نحو لن ینصر لن ینصرا لن ینصروا لن تنصر
لن تنصر لن ینصرن لن تنصر لن تنصرا لن تنصروا
لن تنصری لن تنصرا لن تنصرن. لن انصر لن ننصر

و از جوازم لام امر است در غائب نحو
لینصر لینصرا لینصروا لتنصر لتنصرا لینصرن و
برین قیاس است لیضرب و لیعلم و لیدحرج
تا لیتقشر و لا ناهیه است نحو لا ینصر لا ینصرا
لا ینصروا لا تنصر لا تنصرا لا ینصرن لا تنصر
لا تنصرا لا تنصروا لا تنصری لا تنصرا لا تنصرن
لا انصر لا ننصر باقی جمیع امثله را برین طور
باید انگاشت و امر حاضر ساخته می شود و
از لفظ مضارع حاضر باسقاط حرف
مضارع پس اگر ما بعدش متحرک باشد

آخر را بکسوره مگر مضموم آرند چنانچه از

تدحرج وحرج وحرجا وحرجوا وحرجی

وحرجا وحرجن همچنین فسرح و قاتل و

تکسر و تباعد و تدحرج و اگر ساکن بود

در اول همزه مکسور آرند مگر آنکه عین کلمه

مضارع مضموم بود و در مضموم آرند و

با آخر حکم امر حاضر جاری کنند نحو انصر انصرا

انصری انصرا انصرن و همچنین است اضرب

واعلم وانقطع واجتمع و آخر شد تا افتقر

و در اکرم همزه را قطع داده [illegible]

۱۸

اصل متروک که در تا کرده است و چون دو
تا در اول مضارع جمع شوند نحو در تفعل
و تفاعل و تفعلل اثبات هر دو هست چون تتجنب و
تتقابل و تتدحرج و یا حذف یکی کما هو فی القرآن فانت له تصدی
و نارا تلظی و تنزل الملائکة و اگر صاد
و ضاد و طاء و ظاء بجای فاء افتعل
واقع شود قلب کرده شود تاء او بطاء
چون اصطلح و اضطرب و اطرد و اظطلم
و همچنین در جمیع متصرفات قیاس باید کرد
مثل یصطلح فهو مصطلح و ذاک مصطلح اصطلح

از قطع و جزئا که فاء افتعل را دال یا ذال یا زاء

بود بدال کرده شود تاء او بدال مهمله چون

ادره وادکر واذدجر و گاهی در آخر

فعل سوای ماضی در حال نون تاکید آورده

می شود و این بر دو قسم است خفیفه و ثقیله

اول ساکن باشد و دوم مشدد و مفتوح باشد

ابدا اگر در تثنیه و جمع مونث که مکسور می آید

چون اذهبان و اذهبنان و می آید الف

نون جمع مونث تا که فصل کند میان نونات

و نون خفیفه در تثنیه و جمع مونث نمی آید سبب

اجتماع ساکنین بمحل خود چه آنجا نیست ویا بود که

حرف اول مد وثانی مدغم فیه باشد نحو دابة و

نون اعرابی بسبب آمدن نون تاکید از یفعلان

وتفعلان ویفعلون وتفعلون وتفعلین بیفتد و

واو از یفعلون وتفعلون ویا از تفعلین بیفتد

مگر وقتی که ما قبل واو ویاء مفتوح باشد نحو

لاتخشون ولاتخشین ولتبلون واما ترین و

ما قبل نون تاکید مفتوح باشد در فعل واحد

مذکر وواحده غائبه ومتکلم ومضموم میشود

در جمع مذکر ومکسور میگردد در واحده مخاطبه

در واحد مخاطب مثلاً در امر غائب مؤکد —
بنون ثقیله لینصرن لینصران لینصرن لتنصرن
لتنصران لینصرنان و بنون خفیفه لینصرن لینصرن
لتنصرن و در امر حاضر مؤکد بنون ثقیله انصرن
انصرن انصرن انصران انصرنان و
بنون خفیفه انصرن انصرن انصرن و بدین قیاس
میشود باشد نظائر از اضربن و غیره الصحیح
آنست که نون تاکید در امر مطلقا و در مضارع
بلام تاکید و لای نهی و حرف استفهام و غیرها
... فقط داخل شود فاعل از ثلاثی مجرد

[illegible]

- اکثر بر وزن فاعل آید نحو ناصر ناصران ناصرون
ناصرة ناصرتان ناصرات و نواصر و اسم مفعول
از ثلاثی مجرد غالباً بر وزن مفعول آید نحو
منصور منصوران منصورون منصورة منصورتان
منصورات و چون مفعول از لازمی سازند
آنرا متعدی بحرف جر نمایند و به لحوق ضمیر
تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث سازند نحو ممرور به
ممرور بهما ممرور بهم ممرور بها ممرور بهما ممرور بهن
ممرور بک ممرور بکما ممرور بکم ممرور بک ممرور بکما
ممرور بکن ممرور بی ممرور بنا و گاهی فاعل [illegible]

مفعول بر وزن فعیل آید نحو رحیم بمعنی راحم
وقتیل بمعنی مقتول و چون فاعل و مفعول از غیر
ثلاثی مجرد سازند میم مضموم بجای حرف
مضارع آرند و ما قبل آخر را در فاعل کسره
و در مفعول فتحه دهند نحو مکرِم و مکرَم و مدحرِج
و مدحرَج و مستخرِج و مستخرَج و گاهی فاعل
و مفعول در بعضی بالفظ متحد و تقدیراً مختلف باشند
المقصود در مقام قلب و ادغام فاعل و مفعول متحد
اللفظ و مختلف الاصل بود یعنی در اصل فاعل
ما قبل مکسور بود و در اصل مفعول ما قبل مفتوح باشد

فقط نحو مجاب و مستجاب و مختار و مضطر و مستند و

منصب و منصب فیه و مستجاب و مستجاب عنه فصل

در بیان مضاعف که آنرا اصم هم گویند

و آن از ثلاثی مجرد و مزید کلمه است که عین و

لام او از یک جنس واحد باشند نحو رد و ادّ که در

اصل ردد و اعدد بود و از رباعی کلمه ایست

که فاء و لام اولش و عین و لام ثانیش از یک جنس باشند و عین و

لام ثانی او و همچنین اثر اصل ان هم باشند نحو

زلزل یزلزل زلزلة و زلزالا فهو مزلزل

و مزلزل و زلزل لا تزلزل و مضاعف که با معتل

ملحق می شود از بهر آنکه گاهی حرف مضعف
مبدل می گردد کقولهم املیت بمعنی امللت
و گاهی محذوف مثل مست و ظلت بفتح ظاء
و کسره آن وجهت بمعنی مسست و ظللت و
واحسست و گاهی ادغام می باید و آن
اول را در دوم درج کردن باشد بعد
اسکان نخستین پس اول را مدغم و دوم را
مدغم فیه گویند و ادغام واجب است در
مثل مد یمد و اعتد یعتد و اسود یسود و اسواد
یسواد و انقد ینقد و اعتد یعتد و استعد

یشتد واطّان یطّان وتّاد یتّاد المصدر مح

چون دو حرف متجانس متقارب در یک کلمه

واقع شوند وثانی متحرک باشد پس ادغام

دران واجب است فقط درچنین مجهول

چون مدید باشد جمله لفظ را بدین قیاس باید

کرد و همچنین در مدّ که مصدر است و ادغام جائز

است در فعلی که الف و واو و یای ضمیر بدان

متصل شود نحو مادّا و مادّوا و مادّی و ممتنع است در مثل

مددت و مددنا و مددت اسمطه مددن و مددن

ویامددن وتمددن وامددن ولایمددن ولاتمددن

التصریح بر فعل که ضمیر بارز مرفوع متحرک بدان

متصل شود و در آن ادغام ممتنع است زیرا که

اینچنین ضمایر که مثل جزء کلمه اند سے خواهند که

ماقبل ساکن لازم باشد و آن ناسخ است

از مثال فشین درین امثله که گفتم لیس دریجا

ادغام غیر ممکن است فقط و جائز است ادغام

چون واحد جازم داخل شد دلیس اگر کسره

العین یا مفتوح العین است لایشس و اکسره

و فتحه در وخوانند چون در لفظ لم یعض لم یعض

و در لفظ لم یعض لم یعض و هر ساکن کند ازینه

چون لم یَعُزّ و لم یَعضَض و همچنین حکم است در تثنیه

و جمع و یکجا و اگر مضموم العین بود جایز است که حرکت

ثلثه برای اتباع ادغام گذارند و هم فک ادغام

نمایند نحو لم یمدّ و لم یمدُد با فک ادغام و همچنین است

در امر چون مُدّ و عَضّ بکسر اللام و فتحها و افرد و

اعضض و بدانکه حرکات دال و بفک ادغام

نخوانند و در اسم فاعل چون مادّ و مادّان مادّون

مادّة مادّتان مادّات و مواد و در اسم مفعول

مانند ممدود و ممدودان ممدودون الخ فصل در معتل

و آن کلمه ایست که یکی از حروف اصلیه وی

حرف علت باشد که واو والف ویا بود و در
اصطلاح حرف مد ولین باشد پس الف این وقت
بواو ویا منقلب میشود و معتل با نواع خود ده بود
اول معتل فا و که مثال باشد چه مثال صحیح است
باجتماع حرکات در ماضی الفصیح یعنی چنانکه
ماضی صحیح محتمل حرکات سه باشد همچنین ماضی
مثال نیز محتمل حرکات سه شود و آن دو قسم است
واوی و یائی فقط چون وعد وعدا الخ و واو
افکنده میشود از مضارع مکسور العین مع فروع
آن و از مصدر که بر وزن فعلة بالکسر باشد و در

باقی تصاریف آن سالم است مانند نحو وعد یعد

عدة فهو واعد وذاک موعود وعد لا تعد و

همچنین است و من یمق مقة النصایح یعد در اصل

یوعد بود واو افتاد بعد یاء مفتوحه وما قبل

کسره تحقیقی لهذا دور کرده شد عدة در اصل

وعد بود فاء فعل مصدر بود حذف کردند

عوض آن در آخر تاء آوردند و برای منع

ابتدا بسکون بحکم الساکن اذا حرک حرک

بالکسر عین را کسره دادند عدة شد و گفت

تفتازانی رحمه الله که کسره واو را بعین نقل

واو آن را از برای آنکه واو ضعیف است در میان یاء و ضد خود که فتحه و کسره است خواه تحقیقی باشد چون یوعد خواه تقدیری باشد چون یوضع را واقع نشود و از سبب ثقل بلکه افکنده شد و چون یعد یضع از افزودن ثقل بسبب واقع شدن واو میان یاء مفتوح و کسره ۱۲ مولانا

کردند بسبب ثقل آن بر داد و واو را حذف کردند

و تا عوض در آخر آوردند عدة شد و عِدْ

موضوع شد از تعد علامت مضارع را دور

کردند ما بعد آن متحرک بود اخر را ساکن

کردند عِد شد لا تعد در اصل تعد بود لا نهی

در اول آوردند و باخر ساکن کردند لا تعد شد

فقط و چون کسره عین مضارع دور شود

واو محذوف باز آید نحو یوعد و لم یوعد و در

مضارع مفتوح العین واو نیفتد نحو وجل یوجل

ایجل و آن در اصل اوجل بود واو ساکن

سبب کسره ما قبل بیا بدل شد و چون ما قبل آن ضمه

آید وا و باز گردد لفظ نیّة و کتابیة چنانکه دریا زید

استعمل ایا او ثابت و کتابت بیار و در مضارع

مضموم العین ضمه او نفتند نحو وجه یوجه اوجه

لا توجه و واو از یلد و یضع و یسع و یدع

افتاد زیرا که مضارع مکسور العین است

اصلا و فتحه درین برای رعایت حرف

حلق حرف داده زیر سبب مرادف بودن با

یدع د استعمال ودع و ذر ترکه ما

یدع و یذر پست مع دیگر مشتقات اگرچه ترک

اگرچه ترک کردند مگر حذف فاء دال بران است

که فاء واو هست نه یاء که آن نمی ماند در همه

حال نحو یعین و یسر ییسر و ییس و یئس و

یای از فعل چون ایسر یوسر ایسار را

فهو موسر و ذاک موسر یائی ساکن بسبب ضمه

ما قبل بواو بدل شد و از افتعال اگر واو یا یاء

بجای فاء واقع شوند بتا مبدل شوند پس در تا

ادغام یابند نحو اتعد یتعد اتعادا فهو متعد و

اتسر اتسارا فهو متسر و گفته شود ائتعد

یاتعد ائتعادا فهو موتعد و ائتسر یاتسر ائتسارا

فيه موسر و هذا امكان موسر فيه التصحيح

در اصل يوتعد بود واو را با لف بدل كرد

فيها للاستخف وتخفيفها تنبيه الباء فان الثقل فيها

اكثر من الالف فقط و ديگر مثال از مضاعف

غير مستقل باشد نحو وقد بود مثل عض يعض بايد ذكر

اعضض دوم مثل كه اجوف باشد واو ذو ثلثه

غير ناقص زيرا كه ماضي واحد متكلم او است

در صيغ سه باشد چون قلت و بعت پس در ماضي

فاسد مجرد عين به الف مبدل نشود اهم

است از انكه واو باشد يا يا زيرا كه خود متحرك

سے باشند وماقبل آنها مفتوح نحو حمان و

باع وچون باسے مجہول ضمیر متکلم یا حاضر یا

ضمیر جمع غائب متصل شود نقل کرده شود و

فَعَلَ مفتوح العین را وے بسوے فَعُلَ مضموم

العین ویائی بسوے فَعِلَ مکسور العین تا که در

صورت حذف واو ویاء ضمه بر واو دلالت

کند وکسره بر یاء وفعل مضموم العین وفعل

مکسور العین چون اصلے باشند بسبب تغیرے

ونقلے دران نشود الصحیح چون طولَ

وهیب که دران خود دلالت بر واو و

[illegible]

یاء موجود و در خوف ثقل نیست که واوی مفتوح
العین نیست و در ینجا دلالت بر باب مقصود
هست یعنی بر غایت باب که اهم هست کسره
را بحال داشتند و ضمه نقل نکردند تا کسره
دلالت کند که از باب مکسور العین است یعنی
از سمع فقط و ضمه و کسره عین نقل کرده
بفاء دهند و آنرا بسبب اجتماع ساکنین حذف
کنند نحو صان صانا صانوا صانت صانتا
صن صنت صنتما صنتم صنت صنتما صنتن صنت صنا
و همچنین باع باعا باعوا باعت باعتا بعن بعت

بعثنا بعثم بعثتِ بعثتما بعثن بعثت بعثنا التصريح

صُن در اصل صون بر وزن فعُلن بود ازا

نقل کرده بصون آوردند بر وزن

فعلن بعد ضمه واو را نقل کرده

بصاد دادند و واو را بسبب التقاء ساکنین

افکندند صن شد بدانکه این تعلیل بموجب قائده

قانون است قاما انچه محققان گفته اند این است

که صن در اصل صون بود واو متحرک ما قبلش

مفتوح آنرا بوجه دوشر الکا بالف بدل

کردند والف باجتماع ساکنین افتاد

صاد را ضمه دادند تا دلالت کند
بر حذف واو صن شد و همچنین در بعض
الآخر فقط و در ماضی مجهول کسره بعد
ضمه بر واو و یاء دشوار آید آنرا نقل کرده
بما قبل داده شد و واو را بیا بدل نمایند چنانچه
در قیل نقل و قلب هر دو موجود و در
پنج صرف نقل است و در مضارع معروف
اجوف مثل یصون و پنج تعلیل صرف نقل است
و در مضارع مجهول این تعلیل نقل و قلب هر دو
است چون یصان و یباع الصحیح

هرجا که واو و یای متحرک بعد ساکن غیر لین
در آید باشد حرکت آنها با جزو [illegible] نقل
نقل کرده بما قبل دهند پس اگر حرکت
فتحه باشد واو و یا الف گردد کما قلت قیل نیا
فقط و بدخول جوازم عین مضارع
اجوف می افتد هرگاه که ما بعدش
ساکن می شود و می ماند چون [illegible]
گردد مثل لم یصن لم یصونا لم یصونوا لم تصن
لم تصونا لم یصن لم تصن لم تصونا لم تصونوا لم
تصونی لم تصونا لم تصن لم اصن لم نصن و

برین قیاس است لم یرج لم یبیعا ولم یخف لم یخافا

و امر هم برین قیاس است امر نحو صن صونا

صونوا صونی صونا صن و بنون تاکید

صونن صونان صونن صونن صونان صنان

و بع بیعا بیعوا بیعی بیعا بعن و خف خافا

خافوا خافی خافا خفن و بنون تاکید

نحو بیعن و خافن الی آخرها و اجوف

از ثلاثی مزید تعلیل نمی پذیرد مگر در

چهار باب نحو اجاب یجیب اجابة و استقام

یستقیم استقامة و انقاد ینقاد انقیادا

واختار یختار اختیارا ومجهول ازین ابواب

اجیب یجاب واستقیم یستقام وانقید ینقاد

واختیر یختار والامر منها اجب اجیبا و

استقم استقیما واختر اختارا انقد انقادا

الی آخرها ودر بابی ابواب حرف علت

سلامت ماند تقول وقاول وتقول وتقاول

وزین وتزین وصار زوف کرد وابیض و

وابیاض واسود واسواد ودر بابی دیگر

لفظها ازین قیاس باید کرد ودر فاعل

ثلاثی مجرد اجوف عین همزه بدل میشود

مثل صائن و بائع و در مزید حکم تعلیل
بمضارع جاری نشاید مثل مجیب و مستقیم
و منقاد و مختار و در اسم مفعول ثلاثی
مجرد تعلیل بنقل و حذف است نحو مصون و
مبیع الفصیح مصون در اصل مصوون
واو متحرک ما قبلش حرف صحیح ساکن بوجود
شرائط است حرکت واو نقل کرده
بما قبل دادند اجتماع ساکنین شد میان
واوین یکی افتاد مصون شد و مبیع در
اصل مبیوع بود یا متحرک ما قبلش حرف

صحیح ساکن حرکتش را نقل کرده بما قبل داد

اجتماع ساکنین شد میان یاء و واو و یاء

التقا مجموع شد بعده ضمه یاء را بکسره

بدل کردند تا ملتبس بواوی نبود

مجموع شد واو ساکن ما قبل او مکسور

واو را بیا بدل کردند مبیع شد تا من فقط

و محذوف نزد سیبویه واو مفعول است

و نزد ابوالحسن اخفش عین و نزد تمیم در

مبیوع یاء را اصلاحست دارند و در کلام

مفعول تام است مزید تعلیل الکلمة و نقل است

بشرطیکه در فعلش تعلیل شده باشد نحو مجیب
و مستقام و منشاد و محتاج رسیوم معتل اللام
که ناقص باشد و آنرا ذو الاربعه نیز گویند
که واحد متکلم او از ماضی چهار حرفی باشد
پس در ماضی ثلاثی مجرد واو و یاء
متحرک که ماقبل آنها مفتوح باشد بالف
مبدل می شوند مثل غزا و رمی و
عصا و رحی و همچنین در فعل ماضی زاید
از سه حرف بود نحو اعطی و اشتری
و استقضی و همچنین در اسم مفعول آن نحو

مستعطی و مشتری و مستقضی و تحیین در
مضارع مجهول ناقص نحو یعطیان و یعطون
و یرمی و لام در مثل غزوا مطلقا و در
مثل غزت و غزتا اگر ما قبل مفتوح باشد
بیفتد و در باقی صیغ بماند نحو غزا غزوا
غزوا غزت غزتا غزون غزوت
غزوتما غزوتم غزوت غزوتما غزوتن
غزوت غزونا و در رمی رمیا رموا
رمت رمتا رمین رمیت رمیتما رمیتم رمیت
رمیتما رمیتن رمیت رمینا و در رضی

رضیا رضوا رضیت رضیتا رضین رضیت رضیتما رضیتم رضیت

رضیتما رضیتن رضیت رضینا و همچنین سرو و سروا سروا

اه و قبل واو ضمیر در غزوا و رموا فتحه

و در سروا ضمه از بهر آنست که چون واو

ضمیر بعد حذف لام در فعل متصل شود و

پس اگر ما قبل واو مفتوح باشد مفتوح ما

و در نه مضموم و اول رضوا رضیوا بود و

ضمه بعد کسره یا دشوار آمد آنرا نقل کرده

ضاد و واو نه اجتماع ساکنین شد میان

یاء و واو یا افتاد رضوا شد و در

[illegible]

مضارع معروف ناقص در حالت
رفع لام را ساکن کنند نحو یغزو و یرمی
و یخشی التصریح هر جا که ضمه و کسره
بر واو و یاء بعد ضمه و کسره باشد
ساقط کرد و دبلا ثقل در مثل یدعو و یرمی
و بثقل در مثل تدعین و یدعون چه کسره
بعد کسره و ضمه بعد ضمه و کسره بعد ضمه
و ضمه بعد کسره بر واو و یاء بر زبان
عرب دشوار می آید فقط و آخر
ناقص بجازم می افتد و با صیغ

سی گردد در واو و یا و جازم

و ناصب نون اعرابی را ساقط کند

و نون جمع مؤنث را نحو لم یغز لم یغزوا

لم یغزوا و لم یرم و لم یرمیا و لم یرموا

و لم یرض و لم یرضیا و لم یرضوا و

لن یغزوا و لن یرمی و لن یرضی

در تثنیه و جمع مؤنث لام صیغه ساقط نشد

و از جمع مذکر و واحد مؤنث ساقط شد

الف نحو لم یغز و لم یغزوا ان یغزون تغز

تغزوا ان یغزون تغز و تغز و ان تغزون

تغزین تغزوان تغزون اغزُ و تغزُ و

و درین گردان جمع مذکر غائب جمع

مؤنث غائب و جمع مذکر حاضر و جمع مؤنث

حاضر از جهة لفظ بر یک وزن است

و تقدیراً مختلف چه وزن جمع مذکر

یغزون و تغزون محذوف اللام است و

[زیرا که لام الفعل بسبب اعلال با جتماع ساکنین افتاده است]

وزن جمع مؤنث یفعلن و تفعلن بر اصل بلا حذف

است و همچنین در حرف یرمی یرمیان

یرمون ترمی ترمیان یرمین ترمی

ترمیان ترمون ترمین ترمیان ترمین

ازمی نزمی واصل پرمون پرمیون بود

ودرین قاعده رضوا جار سے شد. و

مضارع ناقص که قبل لام او کسره بود

در تعلیل حکم پرسے دارد نحو پیدی

وتناجی وترنجی وینبرسے ولیسدمی ودیجی

ولیدر رسے ومضارع ناقص که قبل لام

او فتحه بود دا وش یاه و یا لفش الف گردد

نحو یرضے یرضیان یرضون ترضے

ترضیان یرضین ترضے ترضیان ترضون

ترضین ترضیان ترضین ارضے نرضے

الفصیح واو ثالث چون مجاوز
از سه حرف شود بعد ضمه یا گردد پس بعد
فتحه الف فقط وهمچنین یعطی و یتصابی
و یتقلّی و در صرف یرضی در صیغه واحد
مؤنث حاضر وجمع مؤنث لفظ یکسان
وزن بود و تقدیر مختلف است وزن
واحد مؤنث حاضر ترضین و ترضین بروزن
تفعین و تفعلن بحذف لام باشد و وزن جمع
مؤنث ترضین و ترضین بروزن تفعلن و
افتعلن باثبات اللام بود والامر منه ارض

اغزوا اغزوا اغزون وارم ارمیا

ارموا ارمی ارمیا ارمین وارض

ارضیا ارضوا ارضی ارضیا ارضین

و چون یغزون تاکید بالنون در آید محذوف

را باید نحو اغزون و ارمین و ارضین و

اسم فاعل از ثلاثی مجرد ناقص بر وزن

غاز غازیان غازون غازیة غازیتان

غازیات و غواز و همچنین رام و راض

و اصل غاز غازو بود واو را یا بدل

کردند چه واو وی که بطرف افتد و

و ما قبل آن مکسور بود به یا بدل گردید چنانچه

در غزی پس ضمه را که بعد کسره واقع شده بود

آمد حذف کردند اجتماع ساکنین شد

میان یا و نون تنوین یا افتاد غاز شد

و غازیه که مونث است فرع آنست هر

مذکر را و غازی مرضیست که به اصل کلمه

افزوده شده و علامت تانیث است و

اسم مفعول از ثلاثی مجرد ناقص واوی

بر وزن مغزو و آن یائی بر وزن

مرمی آید و مرمی که در اصل مرموی

بود واو را بیا بدل کردند و ما قبل آنرا
کسره دادند چه هرگاه که واو و یا
در یک کلمه جمع شوند و اول ساکن
باشد واو را بیا بدل کنند و یارا
در یا ادغام نمایند و ما قبل آنرا کسره
گذارند مرمی بشد و از ینجاست که قول
از واو عدو و از یائی بغی آید
و فعیل از واوی صبی از یائی شری
و در ثلاثی مزید واو بیا بدل شود

یا زیاده از آن و ما قبلش مضموم نبود
بدل شود بیاء چون اعطی یعطی اعتدی
یعتدی واسترشی یسترشی و تاء ضمیر
چون اعطیت و اعتدیت واسترشیت
و همچنین لیغازیا و تراجیا چهارم فعل
معین و لام که آن لفیف مقرون باشد
مثل شوی یشوی شیا مثل رمی یرمی
رمیا و قوی یقوی قوة و روی
یروی ریا مثل رضی یرضی رضیا
و رمو ریان و امرأة ریا مثل عطشان و

و عطشی وارد است و مانند اعطی و عطی

چون رضی و حیی حیوة فهو حی و حیا

و حیا فیها حیان و حیوا فهم احیا و جائز است

حیوا بتخفیف مثل رضوا و احی مثل ارضی

یحیی احیاء و حایا یحایی محایاة و استحیی

یستحیی استحیاء و بعض بسبب کثرت استعمال

استحی یستحی استح گویند چنانچه لا ادر بجای

لا ادری بجزم مستعمل شده و لام کلمه بتخفیف

محذوف است و نفی [illegible]

یعنی یقیان اتوان و الاصل [illegible]

و در وقف با خودها هم آرند بموقف بنون

تأکید چون قفن قیان قن قن قیان قنان

و پنجم بود بی کسره بر ضمه ابجد مثل ارض

ششم مثل فاه و عین است مثل بیع که تام صحاب

است در یوم نعمت بود زونام و اولیست در

چهارم و ویل که موصفت در چهارم و هم کلمه

عذاب است و از این نوع صفت موضوع

چه فعل لفعل است از اسم و هفتم مثل فاروقین

و لام است که آن واو و یاء باشد این

هر دو نام حرفین است فصل در بیان

مهموز بدانکه حکم آن در جمیع تصاریف

حکم صحیح است زیرا که همزه از حروف صحیح

باشد لیکن گاهی تخفیف کرده می شود

چون واقع شود غیر اول زیرا که حرف شدید

است که از اقصی حلق بر می آید تخفیف آن بابدال

کنند بنا بر قول اصل ابدال است همزه ساکنه را

بحرف حرکت ما قبل او بدل کردند زیرا که

چون دو همزه در یک کلمه جمع شوند

دوم ایشان ساکن بود واجب است قلب

ثانیه بموافق حرکت ما قبل مثل آمن و اومن و ایمان

واو من وايمانًا و هر گاه كه همزه اولى
همزه وصل بود عود كند ثانيه بر وقت وصل
الفصيح اعم است از آنكه يا قبل ثانيه بعد حذف
همزه وصل مفتوح بود يا نه مثل قوله تع
الى الهدى ائتنا بما تعدنا ومنهم من يقول
ائذن لي و فليؤد الذى ائتمن فقط و حذف
همزه خذ و كل و مر خلاف قياس است بسبب
كثرت استعمال و تكاسه امر بر اصل است
هنگام وصل قوله تعالى وامر اهلك بالصلوة
وا از ريا زر و هنا يهنا مثل ضرب يضرب ايزد

مثل ضرب و آدب یا دب مانند جشن و جسن و سبال

بسال مثل ستیغ بیغ و جایز است سفال سپال

سل مانند خاف بجای خف و آب یوب آب

[illegible] و ساییدو مثل صابون لیصون صن و جای بجی

مثل کال بکیل کل [illegible] و جای القصر [illegible]

[illegible] ساه و جای ساده و جای بود و داو و یاد

[illegible] عل است و فعل و مفعول مستعمل است ابیار را ابهر ه

بدل کرده اند [illegible] و جای [illegible] لیید ه [illegible]

[illegible] و [illegible] کلمه جمع آمده و یکی ازان

[illegible] است نامه را بیا بدل کرده اند [illegible]

و جاری شد ضمه بعد کسره بر یا دشوار آمد

آنرا دور کردند اجتماع ساکنین شد میان

یا و نون تنوین یا افتاد و ساعد و جاد شد

بموجب قول سیبویه و خلیل میگوید که اصل

ساود و جاسی بوده هست عین را

بموضع لام و لام را بموضع عین بدل کردند

بعده تعلیل کردند فیه تأمل فقط و اما

یا سوم مثل دعاید عوالی یا ثی مانند رمی یرمی

و الامر منه ایست مثل ارم و تخفیف همزه مانند

را حذف کرده است گویی تشبیها بحذف واو

یاسی امانند وسے پہ تق داوسے یا وسے

ایا مانند شخوی لیشوسے شیا و الا مرشدالیو

ونامی بنیاسے انا و چون رسمی یرسے ابرع

وبرین قیاس بهشت رأسے یرسے لیکن بمعر

بر حذف همزه از هشا حشن اجماع کرده

واگر گویند یرسے جریان یر ولن ترسے تریان

تر ولن ترین تریان ترین ارسے ترسے

صیغه واحد مؤنث حاضر و جمع مؤنث حاضر

لفظاً متفق اند و تقدیراً مختلف چه لفظ واحد مؤنث

حاضر تقیتن بحذف عین و لام است و لفظ جمع

مؤنث حاضر فعل بحذف نون ست و چون امر

حاضر را از مضارع حاضر راست بنا کنی

اگر بر اصل گوئی از تو باشد پاینده را بع و

بحذف را یا را و او و را و قفا را با خر

لازم گردانند چون بره ریا روا رسے

ریا رین و بنون تاکید ثقیل ریان رون

رین ریان ریتان و رین رون رین

نهو راه رایان راون چون راع راعیان

راعون و ذاک مرئی مانند مرسے و

بنا را افعال از رائے هم مخالف است مرآنوا

خود را التصحیح چنانکه صرف یرسے در باب
لزوم حذف همزه مخالف است انصار یعنے بنا
که از اخوات یرسے است همچنین افعال اسے
رباب لزوم حذف همزه مخالف مر افعال را
را لوب یعنی در یرسے حذف همزه لازم است
بخلاف بنائے که موافق اوست در ان حذف
همزه لازم نیست همچنین در یرسے که از باب
افعال است حذف همزه لازم است و در بنائے
که از باب افعال است و موافق یرسے است
حذف لازم نیست فقط شعرا ری چه

ارءة وارءاة واراية فهو مر مريان مرون

مرية مريتان مريات وذاك مرى مريان

مرون مراة مراتان مريات والامر منه

ار اريا اروا ارى اريا ارين وبنون

تاكيد ارين اريان ارن ارن اريان

بنون ثقيله

اريناں وارين ارن ارن والنهي عنه

لاتر لاتريا لاتروا لاترى لاتريا لاترين

وبنون تاكيد لاترين لاتريان لاترن لاترن

لاتريان لاترينان واقتعل ازمهموز الفاء

نحو ايتال شد اختار وابتلى بانشد است

فصل در بیان ساختن اسم زمان و اسم
مکان بدانکه از مضارع مکسور العین بر وزن
مفعِل مکسور العین آید چون مجلس و مبیت و از
مضارع مفتوح العین و مضموم العین بر وزن
مفعَل مفتوح العین آید چون مذهب و مقتل و
مشرب و مقام و شاذ هست مسجد و مشرق
و مغرب و مطلع و مجزر و مرفق و منسک و
منبت و مسقط و مفرق و مسکن و در مسجد و
مسکن و مطلع بفتحه عین هم روایت کرده
اند اما بموجب قیاس در همه فتحه جائز است

[illegible]

پس قاعده ظرف که مذکور کردم وقتے

مرے خواهد بود که فعلش صحیح الفاء

واللام باشد ورنه معتل الفاء همیشه

مفعِل بکسر العین خواهد بود چون موعد و

موضع التصریح و نزدیک کسائی و فراء

مفتوح العین خواهد آمد چون موجل و

موضع فقط و از معتل اللام همیشه مفعل

مفتوح العین خواهد بود مانند ماوے

و مرمے و مروے و گاهے برائے

تاء تانیث نیز داخل مے شود مثل

مظلة و مقبرة و مشرقة و تا ذات مشرقة

و مقبرة بالضم و اسم الظرف از رباعی و ثلاثی

مزید همچو مفعول آن باب باشد لفظاً چون مدخل

و مقام و برای مکانی که در ان کثرت

شئ باشد گفته شود و مفعلة از ثلاثی مجرد

نحو ارض مسبعة و ماسدة و مذئبة و مبطخة

و مقثاة و اسم آلة آن کلمه است موضوع

برای چیزیکه فاعل بدان علاج میکند

مفعول را تا که اثر فاعل بمفعول رسد

المصباح چون نشار که کلمه است موضوع

آ ۶۹

برای اره که بدان تنها رسته بر دو چوب

را تا که اثر بر تیزی او بدان چوب رسد

فقط و زنش نقل مغلقه مشکل است چون

مخلب و مکنسه و مفتاح و مستاح

را بتغیر معنی اسم آله گفته اند که الصعوه

بود و بعضی نزد ایشان و کسیکه میر مرقاة

را فتحه داده مراد او ازان مکان باشد

نه آله و آنکه اسم آله تقسیم و مثین

آمده و مثنا قاعده ...

مدق و منخل و مکحله و محرضه و مدق و مدهنه

بکسر میم و فتح عین بموجب قیاس نیز آمده

بدانکه فعلة بالفتح مصدر از ثلاثی

مجرد برای مرة آید نحو ضربت ضربة

وقمت قومة و اگر خواهند که از ثلاثی

مزید خواه از رباعی برای مرة آرند

در مصدر ان تاء زیاده کنند چون

اعطاءة و انطلاقة و استخراجة مگر

کلمه ثلاثی خواه رباعی که در ان تاء

نیست باشد پس آنرا موصوف گردانند

بلفظ واحدة چنانچه در رحمة گویند رحمة

[illegible]

[illegible]

رحمة واحدة و درجة و حجة و صلة

وفعلت با کسیر

بیان قوسی بود از

فعل تمام تحفه گویند

بحسن الطعمة

والحکمة

والبرکة

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام

علی خیر خلقه محمد العالم الطاهرة

عین آدم محمد آفند

[illegible]

CALL No. { ۲۹۱۵۲۸ / ۵۶۴۹۵ ص   ACC. NO. ۴۹۲۵

AUTHOR

TITLE

۲۹۱۵۲۸

۵۶۴۹۵ ص

۴۹۲۵

Date	No.	Date	No.

AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.